



بروز اهدا خرده بر ما مگیر  
که کار خدایی نه کاری است خرد

## مبانی حکم حضرت امام خمینی (ره) در مورد نویسنده‌ی کتاب «آیات شیطانی»

### اشاره

تردید نیست که حکم تاریخی و قاطعانه‌ی حضرت امام خمینی (ره) در مورد نویسنده‌ی مرتد کتاب آیات شیطانی، سلمان رشدی، برگرفته از آیات و روایات است. لذا جا دارد، مبانی مهم فقهی سیاسی این حکم بررسی شود.

آنچه در ادامه از نظر شما می‌گذرد، نگاهی است به مبانی فقهی حکم حضرت امام (ره) توسط حضرت آیت الله جوادی

آملی که در سه محور «نظر قرآن کریم»، «نظر روایات» و «حکم امام (ره) بر اساس رهنمود قرآن و عترت»، تبیین و بررسی شده است.

### الف) از منظر آیات الهی

ذات اقدس اله، توطئه‌ی کافران را در این می‌داند که آن‌ها می‌کوشند، گوهر گران‌بهای دین را از جامعه‌ی انسانی-اسلامی بگیرند: «و لا یزالون یقاتلونکم حتی

یردوکم عن دینکم ان استطاعوا و من یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون» [بقره/ ۲۱۷].

در این آیه فرموده است: توطئه‌ی کافران در این نیست که سرزمین شما را بگیرند، زیرا وقتی که آن‌ها زمینه‌ی زندگی شما را ربوندند، تصاحب زمین نیز برای آنان میسر است. اصرار کافران بر این است که شما را مرتد

کنند، چه این که سلمان رشدی را مرتد کردند.

آن گاه، بعد از پرده برداری از این توطئه، حکم فقهی و کلامی آن را بازگو می فرماید: «و من یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبیطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون». اگر معاذالله کسی مرتد شد و کافر (یعنی در حالی که کافر است) رخت برپست، مخلد در نار است.

وقتی مشخص شد که توطئه از کجا شروع می شود، به مسلمانان هشدار می دهد که در جمع بیگانگانی که چنین ترفندی دارند، حضور پیدا نکنید: «و قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات اللّٰه یکفر بها و یستهزء فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم ان اللّٰه جامع المنافقین و الکافرین فی جهنم جمیعا» [نساء / ۱۴۰].

فرمود: این یک اصل است که ما در کتاب آسمانی برای شما تبیین کردیم. اگر شنیدید که توسط عده ای به آیات الهی اهانت می شود، در جمع آن ها شرکت نکنید و بدین وسیله اهانت آن ها را امضا نکنید، بلکه برخیزید. اگر در جمع آن ها ساکت نشسته اید، منافق خواهید بود و منافق و کافر یک جا به جهنم می روند.

این آیه ی کریمه ناظر بر یک اتاق یا خانه نیست، بلکه اگر کتابی سراسر توهین به مقدس ترین ارکان مذهب و دین، یعنی قرآن و آورنده ی آن، در سطح وسیعی در انگلیس پخش شد، سیاست غرب آن را به عنوان «کتاب سال» و قلم به دستان مزدور آن را به عنوان «تحفه ی ادبی معاصر» معرفی کردند، این کتاب در جامعه ی جهانی که اکنون به منزله ی یک خانواده است، منتشر گردید و مسلمین شنیدند که آیات الهی به استهزا گرفته می شوند، وظیفه ی آن هاست که در جمع آنان نباشند، بلکه کاری کنند که

علیه این توطئه محسوب می شود. اگر در برابر آن آرام نشستند، چون آن کتاب به همه جا رفته است و آن ها در فضای مسموم آن نفس می کشند، سکوت آن ها، سکوت شیطان اخیس است که: «الساکت عن الحق شیطان اخیس». جمله ی «حتی یخوضوا فی حدیث غیره» که ذیل آیه آمده است، نه به آن معناست که در مجلس آن ها (اهانت کنندگان) نشینید تا فعلا منصرف شوند و کتاب دیگری نویسند و شما غائله ی آن را به دست فراموشی بسپارید، بلکه بدان معناست که قیام کنید تا آن ها از این کار غلط کفر و توهین بگذرند و از این اهانت هجرت کنند؛ مبادا کاری کنند که به حرم امن و قدس قرآن و هن راه پیدا کند.

در آیات دیگر نیز، برقراری روابط دوستانه را با کشوری که درصدد چنین توطئه ای است، محکوم می کند: «یا ایها الذین امنوا لاتتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار اولیاء و اتقوا اللّٰه ان کتتم مؤمنین» [مائده / ۵۷].

در این آیه می فرماید: با کسانی که دین شما را به بازی گرفته اند، روابط حسنه برقرار نکنید. اگر نظام جمهوری اسلامی رابطه ی خود را با بریتانیا قطع می کند، بر همین اساس است و اگر دولت انگلیس برمی گردد و نظام اسلامی حاضر می شود با آن رابطه (در سطح بیرون و نه درون) برقرار کند، براساس همین معیار است. چون قرآن کریم، پیوند و ارتباط درونی با آن ها را ممنوع کرده است. در بخش دیگر نیز فرموده است: آن ها را به کارهای کلیدی خود آگاهی ندهید و «بطانه» و «ولیجه» نگیرید: «یا ایها الذین امنوا لاتتخذوا بطانه من دونکم لایالونکم خبالا و دوا ما عنکم قد بدت البغضاء من افواههم و ما تخفی صدورهم اکبر قد بینا لکم الایات ان کتتم تعقلون» [آل عمران / ۱۱۸].

ذات اقدس اله در این گونه از مسائل سیاسی می فرماید: من با تعبد محض باشما سخن نمی گویم، بلکه نشانه های کفر و نفاق را برای شما شرح می دهم. این که ذیل آیه فرموده است: «قد بینا لکم الایات»، به معنای معجزات و آیات غیبی نیست، بلکه نشانه ی عداوت، دشمنی، نفاق و کفر مستتر آنان است. در این آیه می فرماید: آن ها را به کارهای کلیدی خود راه ندهید، زیرا آنان در نقض شما هیچ کوتاهی نمی کنند: «لا یالونکم خبالا». آن گاه می فرماید: «و دوا ما عنکم»، یعنی آن ها مایل اند شما در رنج باشید. سپس می فرماید: «قد بدت البغضاء من افواههم»، یعنی از بنان و بیان آن ها کینه می بارد. آن گاه می فرماید: «و ما تخفی صدورهم اکبر». «آن چه که از قلم، بنان و بیان سلمان رشدی پدید ظهور کرده است، تنها گوشه ای از عداوت های بریتانیا و مانند آن است. آن گاه می فرماید: «قد بینا لکم الایات ان کتتم تعقلون». یعنی ما مسائل را برای شما تبیین کرده ایم. شما آن ها را ولیجه نگیرید که در درون کارتان راه پیدا کنند. بلکه ارتباطاتتان با آن ها بیرون از محور خصوصیات نظامتان باشد. زیرا آن ها این چنین هستند.

در سوره ی مبارکه ی «توبه» به منافقین که دو چهره دارند می فرماید: «قل ابالله و آیاته و رسوله کتتم تستهزون» [توبه / ۶۵]. یعنی: آیا شما ذات اقدس اله و آیات الهی و رسول خدا را مسخره می کنید؟ آن گاه در آیه ی بعد حکم کلامی را ذکر می کند که شما کافر و مستحق عذاب الهی هستید: «قد کفرتم بعد ایمانکم» [توبه / ۶۶].

در سایر آیات، به گروهی که «اتخذوا دینکم هزوا» هستند می فرماید، آن ها هرگز از آتش و شعله های دوزخ بیرون نمی آیند: «ذلک بانکم اتخذتم آیات اللّٰه هزوا و غرتکم الحیوه الدنیا فالیوم لایخرجون منها و لا هم

یستعتبون» [جائیه / ۳۵].

در صدر اسلام مشرکینی بودند که معاذالله می گفتند، قصص انبیا افسانه ها و اسطوره های گذشتگان است و ما هم توان قصه گویی و داستان سرایی داریم، لیکن وقتمان عزیزتر از آن است که افسانه بسراییم. اگر بخواهیم می توانیم مثل قرآن سخن بگوییم: «و اذا تلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الاساطیر الاولین» [انفال / ۳۱].

ذات اقدس اله فرمود: نیازی به لشکرکشی نیست: «فاتوا بسوره مثله». یک سوره از قرآن که نبی اکرم (ص) آورده است، بیاورید. اگر نتوانستید مثل قرآن بیاورید: «فلیاتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین» [طور / ۳۴]. اگر باز نتوانستید: «فاتوا بعشر سور مثله مفتریات وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین» [هود / ۱۳]. «اقل فاتوا سوره» چرا می بایفید «ان هذا الاساطیر الاولین» آن روز هم می گفتند که این کتاب افسانه های شیطانی است.

ذات مقدس اله در پاسخ می فرماید: «هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک ائیم» [شعرا / ۲۲۲-۲۲۱]. این سخنانی بود که مشرکین جاهلیت کهن می گفتند و آن چه در این کتاب نوشته و در غرب منتشر شده، حرفی است که مشرکین جاهلیت جدید می گویند. ولی قرآن کریم، نه به جاهلیت کهنه امان داد و نه به جاهلیت جدید مهلت می دهد: «قل جا الحق و ما یندی الباطل و ما یعید» [سبا / ۴۹]. با آمدن قرآن کریم، نه جا برای جاهلیت کهن است و نه مجال برای جاهلیت جدید خواهد بود.

بنابراین، آن چه را که بریتانیا منتشر و آن را به عنوان کتاب سال معرفی کرد و از آن به عنوان تحفه ای ادبی معاصر یاد نمود، نشخوار مردم جاهلیت است. براساس این آیات معلوم می شود که خدای سبحان

هرگونه استهزا را محکوم کرده است. آیات دیگری نیز در همین زمینه وجود دارند که حکم کلامی و فقه سیاسی را تبیین می کنند. استهزا به مقدسات دین، کفرآور، ارتدادآور و مایه ی خلود در نار است و وظیفه ی مسلمین پرهیز، دفاع و مانند آن است.

## ب) از منظر روایات

مسئله ی «قذف» و «سب» وجود مبارک رسول خدا (ص)، هم در جوامع روایی شیعه و هم در جوامع روایی اهل سنت، از دیگر

در این کتاب پلید، به فرشته ای به نام جبرئیل امین که امین وحی الهی است، نزل به الروح الامین علی قلبک، [شعرا / ۱۹۲ و ۱۹۴] و هم چنین به وجود مبارک رسول خدا (علیه آلا ف التحیه والثنا) و به اصل اسلام و وحی به مانند آن اهانت شده است. عمده آن است که این کار از ناحیه ی یک شخص نیست، بلکه از یک جریان و شخصیت حقوقی صادر شده است. شما در بسیاری از مسائل فقهی ملاحظه فرموده اید که شخصیت حقوقی کار شخصیت حقیقی را می کند. در جریان لایحه ی قصاص نیز، امام راحل (قدس سره) یک جریان را محکوم به ارتداد کردند. نه یک شخص را

سب ها و قذف ها جداست. مرحوم کلینی (قدس سره) و دیگر محدثان عالی مقام اسلامی بایی را باز کردند و در بین متأخرین، مرحوم «صاحب وسایل» (قدس سره) آن باب را گشود که سب وجود مبارک رسول خدا (ص)، از باب حدود جداست و وارد باب قصاص است.

توضیح آن که هرکس قذفی شد یا قذفی را شنید، باید به دادگاه عدل ارجاع کند تا مهدور الدم بودن آن شخص یا لزوم حد بر او، در محکمه با انشا لفظی قاضی ثابت شود و تا زمانی که قاضی عدل «انشات» نگوید و حکمت را انشا نکنند، مهدور الدم بودن یا استحقاق حد ثابت نمی شود. گرچه او بزهکار است، ولی مسئله ی قذف النبی با سایر حدود فرق دارد. لذا، اگرچه در کتاب قذف فقهی این مسئله را طرح کرده اند اما مرز آن را جدا نموده اند و حدش را جدا کرده اند. سب النبی و دعوة النبوة جزو حدود نیست تا به محکمه نیازمند باشد. اگر به محکمه و به دست سلطان رسید (لازم نیست به قاضی برسد)، باید او را اعدام کند. زیرا این حکم حکومتی است و نه حکم قضایی. قهراً نیازی به قضا و انشا حکم ندارد. مسئله ی حکومت است نه قضا. اگر هم شخص خود اجرا نکرد و به والی مسلمین رسید، اجرای این حکم الهی بر والی مسلمین واجب است. سخن از «جواز» نیست، بلکه سخن از وجوب است. اگر در بعضی از روایات مقید به عدم خوف نفس شده است، این در یک سلسله مسائل شخصی و عادی است [فروع کافی، ج ۷: ۲۶۵، ح ۲۳].

یعنی اگر کسی (معاذالله) نبی اکرم (ص) را بد گفت و شخص بی دفاعی توان حمایت را نداشت، حیثاً ممکن است فقهی فتوا به عدم وجوب دهد. اما وقتی کفر بریتانیای کبیر، نه تنها در خود انگلستان، بلکه به هندوستان، پاکستان و ...



رسیده و به همه جا رفته و آشوب به پا کرده است، در این جا سخن از شخص نیست، بلکه سخن از تهدید کیان اسلامی و هتک حرمت به اصل اسلام و هدم اساس قرآن و رسالت پیامبر اکرم (ص) است. لذا خوف نفس، تقیه و امثال ذلک مطرح نیست.

در این جا است که نه تنها اجرای این حکم بر همگان جایز، بلکه بر همگان واجب است. مرحوم کلینی (قدس سره)، از امام صادق (ع) نقل می کند که در عصر آن حضرت، شخصی وجود مبارک نبی اکرم (ص) را سب کرد. چون این کار مستقیماً فقه سیاسی را به همراه دارد، عامل و مسئول مدینه، فقهای مدینه را احضار و از آن ها استفتا کرد که با شخص سب چه کنیم. بعضی گفتند این یک «تعدی» است، لذا اعتدای به مثل می شود. برخی گفتند این از باب محاربه و جزو حدود است. آن گاه وجود مبارک امام صادق (ع) فرمود: حکم او قتل است و شما رسول خدا (ص) را با دیگران یکسان ندانید [همان، ص ۲۶۳ و ۲۶۴، ح ۳۰].

در روایت دوم این باب چنین آمده است که: «علی بن جعفر می گوید: برادر موسی بن جعفر (ع) فرمود: حادثه ای در مدینه اتفاق افتاد و عامل مدینه، کسی را به حضور پدرم امام صادق (ع) فرستاد. پدرم بیمار بود. فرمود: راه دور و آمدن برای من دشوار است. عامل مدینه عرض کرد: ما راه نزدیک و در اختصاصی را باز می کنیم که راه شما نزدیک تر باشد. وجود مبارک پدرم امام صادق (ع) که بیمار بود، به من تکیه داد و برخاست. من در خدمت پدرم به آن محفل رفتم.

عامل مدینه که فقهای مدینه را احضار کرده بود، مسئله را بازگو کرد که شخصی وجود مبارک رسول خدا (ص) را سب و اهانت کرده است. تکلیف چیست؟ بعضی

خصایصی نظیر نافله ی لیل و مانند آن برای آن حضرت (ص) است که بر حضرتش (ص) واجب است و بر دیگران واجب نیست، بعضی از احکام نیز در اثر احترامی که مقام شامخ نبوت دارد، مخصوص رسول اکرم (ص) است. به عنوان نمونه، اگر قذف دیگران در باب حدود است، قذف نبی اکرم (ص) که به سب برگردد، رأساً از باب حدود خارج است و به باب قصاص بر می گردد.

فرق جوهری قصاص و حدود آن است که: در حدود، تازمانی که حاکم شرع (فقیه جامع الشرایط) انشا حکم نکند، آن شخص ثبوتاً مهدورالدم نیست. ولی باب قصاص نیازی به قضای قاضی ندارد، بلکه کسی که مستحق قصاص است، به مجرد ارتکاب آن پدیده مهدورالدم است. لیکن در مقام اثبات، اگر به محکمه مراجعه شود کسی که مهدورالدم را کشته است، باید اثبات کند [ولایت فقیه: ۱۶۸-۱۶۶].

حضرت طبق این نقل فرمود: «بین سب نبی و سبب غیر نبی یک فرق جوهری هست. لذا باید او را کشت. امام کاظم (ع) می فرماید: «بعد از این که عامل مدینه به پدرم عرض کرد که من نظر دیگر فقها را نمی خواهم (دع هولاً)، بلکه نظر شما را می خواهم. نظر شریف شما چیست؟ پدرم امام ششم (ع) فرمود: حکم او قتل است.» [فروع کافی، ج ۷: ۲۶۴ و ۲۶۵، ح ۳۲].

روایت سوم این باب نیز به همین معناست. هم چنین، مرحوم کلینی (قدس سره) از وجود مبارک امام صادق (ع) نقل می کند که فردی از قبیله ی هذیل در زمان رسول اکرم (ص) آن حضرت را سب کرد. به حضرت گزارش رسید که کسی از فلان قبیله شما را سب می کند. حضرت فرمود: من لهذا الرجل؟ کیست یک انسان غیوری که برخیزد و به حیات ناپاک

اگر قرآن نبود. نشانی از یهودیت و زمزمه ای از مسیحیت در روی زمین نبود. زیرا با پیشرفت علوم عقلی و قلبی در یک سمت، و سرعت پیشرفت صنعت و علوم حسی و تجربی در سمت دیگر، هیچ بشر خردمندی حاضر نبود «انجیل» محرف را به عنوان کتاب آسمانی بپذیرد و تورات، تحریف شده را به عنوان وحی غیب باور کند

گفتند این محاربه با خدا و پیامبر است و حکم محارب را دارد. برخی گفتند «اقطع لسانه» و عده ای نیز گفتند سبی است مانند سایر سب ها. آن گاه امام ششم (ع) فرمود: اگر این عمل درباره ی یکی از اصحاب پیامبر (ص) می شد، شما چه می کردید؟ آن ها گفتند: همین کار را می کردیم. فرمود: آیا بین رسول خدا (ص) با فرد عادی فرقی نیست؟

یعنی همان طوری که در فقه یک سلسله

این مرد پلید خاتمه دهد؟ دو نفر از انصار به حضرتش عرض کردند: ما فرمود بروید. رفتند آن شخص را در بیابان شناسایی کردند. پرسیدند: من انت؟ تو کیستی؟ پس از این که ثابت شد، او همان شخص بددهن است، او را به دستور نبی اکرم (ص) اعدام کردند. «فنزّه لا و ضرباعنه» [همان، ص ۲۶۵، ج ۳۳].

بنابراین از نظر مسائل روانی، سب رسول اکرم (ص) به باب قصاص برمی گردد و این نیز غیر از دفاع است. «دفاع» برای آن است که کسی کشته نشود، اما قصاص برای آن است که: «چرا کشتی؟» هر دو ممکن است قتل باشد. آن مدافع نیز ممکن است بکشد، آن قصاص کننده نیز ممکن است بکشد، اما یکی دفع است و دیگری رفع.

این مسئله نظیر مرحله سوم نهی از منکر است. مرحله اول نهی از منکر که انزجار قلبی مبرز است، آسان است. مرحله دوم آن نیز که با لسان و همراه با اعتراض است، آسان است. اگر مرحله سوم نهی از منکر (که مثلاً با زدن همراه است) جایز شد، به آسانی دو مرحله قبل نیست. فرق جوهری نهی از منکر با تعزیر این است که نهی از منکر زدن است که «لکن»، در حالی که تعزیر زدن است که: «چرا کردی؟» در دفاع می زنند که نخورند، حال آن که در قصاص می زنند که: «چرا زدی؟» خلاصه آن که سب نبی به قصاص برمی گردد. لذا امام (سلام الله علیه) فرمود حکمش اعدام است و باید او را اعدام کرد. کسی که وجود مبارک رسول خدا (ص) را سب کرده، مهدورالدم است.

این روایاتی بود که در باب سب وارد شده است. در باب ارتداد نیز روایات فراوان است که «مرتد فطری و ملی» چیست و مانند آن که از محور بحث کنونی بیرون است.

### ج) حکم امام خمینی (قدس سره) بر اساس رهنمود قرآن و عترت

اما بخش سوم سخن آن است که حضرت امام (قدس سره) چه کرد و این حادثه چه بود؟ آن چه که تاکنون شده است و از این پس می شود، چیست؟

بخشی از این کتاب (آیات شیطانی) به سب جبرئیل (سلام الله علیه) بر می گردد که ایمان به او واجب است. زیرا مؤمن کسی است که به خدای سبحان، فرشتگان الهی، کتب آسمانی و پیام آوران الهی ایمان بیاورد: «امن الرسول بما انزل الیه من ربه و المومنون کل امن بالله و ملائکته و کتبه و رساله» [بقره/ ۲۸۵].

ذات اقدس اله، فرشته ها را به اوصافی ستوده است که ما را به تحصیل آن اوصاف دعوت می کند. قرآن کریم به ما دستور فرشته شدن می دهد. در سوره ی مبارکه ی انبیاء می فرماید فرشتگان کسانی هستند که: «بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون» [انبیاء/ ۲۶ و ۲۷]. فرشتگان همواره مسبق اند و نه سابق. آنان هرگز جلو نمی روند. نه کاری بدون اراده ی حق می کنند، نه حرفی بدون اراده ی حق می زنند. «لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون» [زیارت جامعه کبیر]. این آیه کریمه از آیات مبارکه ای است که دلالت بر عصمت فرشتگان دارد و قوی تر از آیه ی مبارکه «ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون» [تحریم/ ۶] است. زیرا آن آیه ی کریمه تنها بخشی از فرشتگان را که فرشتگان غلاظ و شداد هستند، می ستاید، اما آیه ی کریمه ی سوره ی انبیاء، همه ی فرشته ها را می ستاید. طبق آیه ی کریمه «لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون»، فرشتگان دوزخ و اصحاب النار هستند که هرگز عصیان نمی کنند. قهراً ملائکه ی بهشت به طریق اولی واجد این وصف خواهند بود، اما آیه ی

کریمه ی سوره ی مبارکه ی انبیاء عام است: «بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون». اگر فرشته همواره مسبق است و نه سابق، آن گاه خدای سبحان به مؤمنین می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی اللّٰه و رسوله» [حجرات/ ۱]. هرگز جلو نروید. بکشید که همواره مسبق باشید و نه سابق. این بدان معنا نیست که تنها عادل باشید، بلکه اگر توانستید معصوم نیز باشید؛ چون تحصیل عدالت واجب است و تحصیل عصمت مستحب.

آن چه مقدور احدی نیست و دست کسی به دامن والای آن نمی رسد، مقام شامخ امامت و رسالت است. اما عصمت یک ملکه، کمالی است که همه ی انسان ها می کوشند به آن سمت حرکت کنند. و اگر در همه ی مراحل از آن برخوردار نبودند، لا اقل در بخشی واجد باشند. پس دلیلی بر حصر عصمت نیست. خدای سبحان در این کریمه خوی فرشته شدن را به ما تعلیم می دهد که نه تنها در فعل و قول، بلکه در اراده نیز جلو نروید. «لا تقدموا بین یدی اللّٰه و رسوله». آن گاه شما در زمره ی کسانی خواهید بود که «و ماتشاون الا ان یشاء الله» [انسان/ ۳۰ و تکویر/ ۲۹]. و مشمول این سخن می شوید که پسند آن چه را جانان پسندند. این کمال هست و راه نیل به آن نیز باز است. غرض آن که این آیات، گذشته از این که به کسی اجازه نمی دهند تا صدای خود را در برابر صدای رسول اکرم (علیه آلاف التحية والکرم) بلندتر کند، «لا تجهر و الة بالقول» [حجرات/ ۲]، دستور فرشته خوبی نیز می دهد. پس فرشتگان در چنین پایگاهی هستند.

در این کتاب پلید، به فرشته ای به نام جبرئیل امین که امین وحی الهی است، «نزل به الروح الامین علی قلبک» [شعرا/ ۱۹۳] و ۱۹۴] و هم چنین به وجود مبارک رسول

خدا (علیه آلاف التحیه والثناء) و به اصل اسلام و وحی به مانند آن اهانت شده است. عمده آن است که این کار از ناحیه ی یک شخص نیست، بلکه از یک جریان و شخصیت حقوقی صادر شده است. شما در بسیاری از مسائل فقهی ملاحظه فرموده اید که شخصیت حقوقی کار شخصیت حقیقی را می کند. در جریان لایحه ی قصاص نیز، امام راحل (قدس سره) یک جریان را محکوم به ارتداد کردند، نه یک شخص را. اگر از میان مشرکین، کسی طرح داد، کسی قلم زد، کسی چاپ و کسی منتشر کرد، کسی آن را کتاب سال به شمار آورد و کسی تحفه عصرش دانست، همگی یک باند هستند. لذا همه ی کسانی که دست اندرکار طبع، نشر، توزیع و تکثیر آگاهانه ی محتوای کتاب پلید آیات شیطانی هستند، یک حکم دارند. در این کار هم ارتداد، هم مسئله ی سب و هم جریان توطئه ی فرهنگی هست. ممکن است احیاناً کسی فکر کند که او توبه می کند. اولاً گفته اند که توبه ی مرتد فطری پذیرفته نیست. ثانیاً، آیا توبه قبل از قضای قاضی یا قبل از حکم ولایی والی اثر کند یا بعد از آن توبه چه چیز را برمی دارد؟ یا این که ممکن است احیاناً با تمسک به قاعده ی «جب» که «الاسلام یجب ما قبله»، به او تلقین کنند که بگوید قبلاً کافر بوده و بعداً مسلمان شده است. این قاعده ی جب چه چیز را برمی دارد؟ البته قاعده ی جب، آن چه را که اسلام آورده است، همان را برمی دارد، لیکن مقررات انسانی نظیر وفای به عهد، حرمت خیانت و وجوب امانت که قبل از اسلام نیز بود را اسلام نیاورده است تا اگر کسی قبلاً چیزی خرید و بر اساس «وفوا بالعقود» [مائده/ ۱]، مأمور به وفای عقد است، اکنون که مسلمان شده، بگوییم «الاسلام یجب ما قبله». البته دیون مالی که اسلام آن ها را

آورده است، مشمول «یجب ما قبله» می شود. اما آن دیون بشری را که اسلام نیاورده است، مشمول قاعده ی جب نخواهند بود. حال اگر کسی به حکمی محکوم شد و قضای قاضی آن حکم را تثبیت کرد، آیا باز هم در این جا سخن از «جب» است؟ و بالاتر از مسئله ی قضا، «حکم ولایی والی» مطرح است. اگر کسی تنه این ارتداد یا آن سب را داد و فقیه جامع شرایط و ولی مسلمین حکم قضا را انشا کرد و حکم ولایی را پشتوانه آن حکم قضا قرار داد، آیا باز هم احیاناً جای این توطئه هست؟

حضرت امام (ره) سه کار انجام داد: کار نخست ایشان همان صدور فتوایی است که دیگر فقها نیز دادند که سب نبی مهدور الدم است و طبق بیان امام معصوم (سلام الله علیه): «یقتله الادنی فالادنی قبل ان یرفع الی الامام» [وسائل الشیعه، ج ۱۸: ۵۵۵-۵۵۴؛ فروع کافی، ج ۷: ۲۵۷، ح ۲۱]. یعنی به دست هر کس رسید، باید او را بکشد. زیرا این حد نیست که به محکمه ی قضای قاضی برسد، بلکه به باب قصاص برمی گردد. این فتوایی است که همگان داده اند. اگر کاری، اولاً جرم باشد، ثانیاً اسناد این جرم به مجرم مسلم باشد، ثالثاً نحوه ی ارتکاب آن عالماً عامداً باشد، این جرم مشهود و دست قاضی جامع شرایط در صدور حکم باز است. لذا امام راحل (ره)، سلمان رشدی را محکوم کرد و حرمت نقض حکم حاکم، شامل حین وفات، قبل از وفات و بعد از وفات می شود. در هیچ کدام از مراحل سه گانه ی یاد شده حکم قاضی را نمی توان نقض کرد. حتی خود قاضی حق نقض آن را ندارد، چه رسد به دیگری. اطلاق حرمت رد که: «الراد علیه کالراد علینا» [وسائل الشیعه، ج ۱۸، کتاب المقضاً باب، از ابواب صفات قاضی، ح ۱]، شامل خود قاضی و والی نیز خواهد شد. چنین نیست که نقض قضا برای دیگران

حرام باشد و برای قاضی یا والی حرام نباشد. درباره ی حکم ولایی نیز به شرح ایضاً. پس نقض هر دو حکم چه بر قاضی چه بر والی چه بر دیگران حرام است. این نظیر فتوا نیست که سخن از بقا بر تقلید میت و مانند آن باشد. مهم آن است که وقتی حضرت امام (رضوان الله علیه) آن فتوای عمومی را مثل دیگر فقها داد و آن حکم قضایی را اختصاصاً انشا کرد، یک حکم ولایی نیز به عنوان پشتوانه ی حکم قضایی صادر فرمود.

در زمان رسول اکرم (ص) به آن حضرت سب و اهانت شد. حضرت درباره ی گروهی خاص از این افراد که سب کردند، فرمود: «فاقتلوهم و ان وجدتموهم متعلقین با ستار الکعبه» [بحار الانوار، ج ۹: ۱۳۷، ج ۲۱: ۱۰۵ و ۱۳۱، و ج ۲۲: ۴۹]. این دیگر حکم قضا نیست، بلکه پشتوانه آن است این حکم، فقهی، سیاسی و ولایی است، چون اجرای قضای قاضی به عهده ی «والی» است و مجری آن ولی مسلمین است. امام راحل (ره) بعد از آشنایی با توطئه بار دیگر فرمود: «سلمان رشدی اگر زاهد زمانه هم شود، مهدور الدم است.» این همان سخن نبی اکرم (ص) که فرمود: «فاقتلوهم و ان وجدتموهم متعلقین با ستار الکعبه.» این حکم ولایی جا برای احدی باز نمی گذارد که به قاعده ی جب و مانند آن تمسک کند. زیرا ولی مسلمین «بما انه قاضی» او را مهدور الدم کرد و «بما انه والی» فرمان اجرا داد. بنابراین جا برای «جب» نیست. اگر سلمان رشدی و امثال او، این توطئه ی خمام را در سر می پروراندند، همان دستور امام ششم (سلام الله علیه) باید جاری شود.

دیگران در جوامع روایی خود نقل کرده اند که «رجل نصرانی فجر بامرأه مسلمة» و حکم آن اعدام است. آن گاه او را تلقین کردند و آموختند که بگو من مسلمان شدم.

«لان الايمان هدم السرد». متوکل عباسی از این توطئه‌ی سیاسی باخبر شد و جریان را به صورت استفتا به عرض ابی الحسن ثالث (علیه السلام) رساند. حضرت فرمود حکمش اعدام است. «یضرب حتی بموت فکتب: بسم الله الرحمن الرحيم فلما راوا باسنا قالوا امانا بالله وحده و كفرنا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم لما راوا باسنا سنه الله التي قد خلت في عباده و خسر هنالك الكافرون [غافر/ ۸۵ و ۸۴؛ وسائل الشيعه، ج ۱۸: ۴۰۸-۴۰۷، ج ۲].

البته فقط امام معصوم می تواند از آیه ی یاد شده این معنا را استفاده کند، نه دیگر مفسران. حضرت فرمود، کسی که اسلام را سرپل نجات خود قرار داد، مثل کسی است که عذاب الهی را ببیند و آن گاه بگوید، من ایمان آوردم. این ایمان کاذب سودی ندارد. حتی اگر ایمان راستین نیز باشد، سودی ندارد؛ چه رسد به این که این توطئه ای بیش نیست.

در پایان، عنایت به این نکته لازم است که اولین حق قرآن کریم برگردن مسلمین است که آن ها را احیا کرد و سپس بر موحدان دیگر. حق قرآن عظیم، بر ترسایان عالم و یهودیان جهان بسیار است. در این صورت روشن است که اطاعت از فرمان امام راحل (س)، نه تنها بر هر مسلمان، بلکه بر تمام یهودیان و مسیحیان عالم نیز واجب است. اکنون ببینید قرآن کریم چگونه یهودیت را احیا و مسیحیت را زنده کرد!

بیان بلند فقیه نامور امامیه، مرحوم کاشف الغطا، صاحب کتاب «قیم کشف الغطا» (قدس سره) این است: «اگر قرآن نبود، نشانی از یهودیت و زمزمه ای از مسیحیت در روی زمین نبود. زیرا با پیشرفت علوم عقلی و قلبی در یک سمت، و سرعت پیشرفت صنعت و علوم حسی و تجربی در سمت دیگر، هیچ بشر نخرده مندی حاضر

نبود «انجیل» محرف را به عنوان کتاب آسمانی بپذیرد و «تورات» تحریف شده را به عنوان وحی غیب باور کند. کتابی که مریم (س) را متهم می کند، باورکردنی و کتابی که موسی و عیسی (ع) را متهم می داند، پذیرفتنی نیست. اگر فریاد تطهیر و دستور قداست قرآن کریم و راهنمایی قرآن که موسی و عیسی (ع) «ولی الله اند» و مریم «ولیه الله» است: «ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نسا العالمین» [آل عمران/ ۴۲] نبود، هیچ انسان متفکری به قداست مریم معتقد نبود، بلکه با پیشرفت علم، مسیحیت تحریف شده به دست نسیان سپرده می شد و یهودیت محرف ماندنی نبود. اما قرآن کریم مسیحیت را که می رفت تا بمیرد زنده و یهودیت را که می رفت تا رخت بر بندد، احیا کرد. به کلیسا شرف و به ترسایان آبرو داد تا این که آن ها برگشتند، کم کم احیا شدند و به فکر افتادند که تحریف کتب آسمانی را به نحوی جبران کنند تا توده ی مردم نفهمند. فهم قرآن و انجیل و تورات را منحصر به محدوده ی کلیسا کردند و این کتاب ها را که الهی الحدوث و بشری البقا بودند، کم کم الهی البقا کردند، وگرنه تورات ماندنی نبود. زیرا هیچ عاقلی حاضر نیست که بار قداست منحرفین را برگردی خود بار کند. قرآن کریم مصدق کتب انبیای سلف شد و انبیا (ع) را، عموماً موسی (ع) را که بیش از دیگران در معرض تهمت و عیسی (ع) را که بیش از دیگران در معرض مظنت بود خصوصاً، و مریم (س) را که در معرض اتهام بود بالاخص، تطهیر، تنزیه و تسبیح کرد و آن ها را صالح مقدس و مطهر دانست.

حال روشن می شود که چرا اطاعت از حکم امام و اجرای آن، نه تنها بر مسلمین جهان، بلکه بر یهودیان و مسیحیان نیز واجب است. سرش این است که آن ها، هم در فروع مانند اصول مکلف اند، اگرچه

پیرنوشت -----

۱. مانده / ۵۸: «و اتزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقاً

نما بین یدیه من الکتاب و مهیناً علیه.»